

داوطلبان: نیروی مهر^۱

شروعی تازه در پناهگاه

همه چیز با رؤیای زنی شروع شد که می‌خواست به آنانی که در وضعیتی مشابه خود او به سر می‌برند کمک کند؛ به زنان فقیر، بی‌سواد و سخت نیازمند یافتن بهشتی امن.

در سال ۱۹۷۵، «سوشیلاما» یک‌باره خود را با یک زندگی زناشویی شکست‌خورده روبه‌رو دید و دو فرزند کوچکی که باید از آنها نگهداری می‌کرد. او دختر یک بافنده بود و خانواده‌اش استطاعت پرداخت هزینه تحصیلات دوران دبیرستان او را نداشتند؛ از این‌رو، تحصیلاتش در همان دوره ابتدایی ناتمام مانده بود. سوشیلاما از مهارت‌های کافی برای تأمین زندگی خود و فرزندانش برخوردار نبود و جایی نیز وجود نداشت که به آن پناه ببرد. خلائی که در خدمات اجتماعی وجود داشت باعث شد که سوشیلاما و گروهی از دوستانش در همان سال پناهگاهی را برای حمایت از زنان بی‌سرپناه و فرزندانشان، بنیان بگذارند. در آن زمان او توانست دولت ایالتی را متقاعد کند که قطعه زمینی برای ساخت یک پناهگاه کوچک و مدرسه‌ای برای آموزش زنان، به او واگذار کند. سوشیلاما و دوستانش آرام‌آرام، مردم را نیز راضی کردند که به آنها در تحقق هدفشان، کمک کنند و سرانجام یک مدرسه آلونکی ساخته شد.



سوشیلاما، زن ریزنقش ۶۵ ساله‌ای که به‌طور خستگی‌ناپذیر به سرپرستی کارهای پناهگاه ادامه می‌دهد، می‌گوید: «ما پول نداشتیم که برای بچه‌ها کتاب بخریم یا زانی را که به پناهگاه آمده بودند تا در اینجا بمانند، غذا دهیم». او و دیگر داوطلبان^۱ باید تمام شب را کار می‌کردند تا زیورآلات بدلی اندکی بسازند و با فروش آنها پول ناچیزی به دست آورند.

امروز او سرپرست پناهگاه «سامانگالی سیوا»^۱ در بنگلور هندوستان است که از یک گروه داوطلب ۴۵۰ نفری تمام‌وقت برخوردار است. این پناهگاه، هر روز به زنان بینوایی که در پناهگاه را می‌زنند، سقفی برای زندگی می‌دهد و برای آنها امکان آموختن مهارت‌هایی را ایجاد می‌کند، که فرصتی برای شروع یک زندگی تازه در اختیار آنان قرار می‌دهد. همین که زنان بتوانند روی پای خود

بایستند، آزادند که به جستجوی کاری خارج از پناهگاه بروند یا اینکه در قبال دستمزدی اندک و دو وعده غذا در روز، در پروژه‌های فراوان پناهگاه شرکت کنند. بسیاری از این زنان هرگز امیدی را که این پناهگاه به آنها داد فراموش نکرده‌اند و کماکان به شکل‌های مختلف به پناهگاه کمک می‌کنند تا راحت‌تر به کار خود ادامه دهد.

اکنون پناهگاه از دولت وام دریافت می‌گیرد و از افراد مختلف و مؤسسات خیریه بین‌المللی، کالا و مساعدت‌های مالی دریافت می‌کند. اما دارایی واقعی پناهگاه، داوطلبان هستند. از همان آغاز، پناهگاه بر پایه‌ی به خدمت گرفتن کسانی که روزگاری از آن بهره‌مند شده‌اند، بنیان گذاشته شد. داوطلبانی که خود را وقف بهبود زندگی خواهران خویش کرده‌اند، برنامه‌های آموزشی را اجرا می‌کنند، به زانی که دچار مشکلی هستند (و شاید نیازی به پناهگاه ندارند) مشاوره می‌دهند و برنامه‌های سوادآموزی بزرگسالان، مراقبت‌های بهداشتی و واکسیناسیون را به طور منظم دنبال می‌کنند. پناهگاه اداره مراکز مختلفی را در دست دارد؛ از جمله دو مدرسه ابتدایی، ۱۳۰ مرکز بهداشت کودک (که برای کودکان، زنان باردار و مادران شیرده آلونک‌نشین، خوراک اضافی تأمین می‌کند)، ۲۵ مهدکودک، و ۱۹ مدرسه غیررسمی در آلونک‌نشین‌ها.



تمام این کارها به همت کسانی همچون «شاناما» تحقق می‌یابد. او که یکی از ارکان پناهگاه است، داوطلبان را تعلیم می‌دهد و منبعی از توانایی و راهنمایی برای همه اطرافیان خویش است. این زن فروتن روزی را در ۲۵ سال پیش به یاد می‌آورد که او و دو نوزادش در جستجوی سرپناهی پا به این پناهگاه گذاشتند. هنوز هم وقتی به یاد می‌آورد که پس از جدا شدن از شوهر الکلی خود، چقدر نسبت به آینده نامطمئن بود، اشک در چشمانش جمع می‌شود. او بی‌سواد و بیکار بود و هیچ نمی‌دانست که چطور می‌تواند از خود و فرزندانش محافظت کند. سپس کسی به او گفت پناهگاهی هست که با کمال میل او را می‌پذیرد و او به سامانگالی سوا آمد. شاناما نخست فقط در آشپزخانه کار می‌کرد اما بعداً مراقبت از کودکان را در مهدکودک پناهگاه به عهده گرفت. هم‌زمان با آن در کلاس‌های سوادآموزی پناهگاه هم شرکت کرد. سپس از دیگر داوطلبان تعلیم

ⁱ Volunteers
ⁱⁱ Sumangali Seva Ashram (SSA)

گرفت و یک بهداشت کار شد و اکنون به زنان روستایی راجع به تغذیه و واکسیناسیون مشاوره می‌دهد. حال و هوای پناهگاه با آن که شبیه به فضای کاری است اما آرام و بی‌سروصداست. ساکنان پناهگاه قبل از طلوع آفتاب از خواب برمی‌خیزند و بعد از انجام عبادت و خوردن صبحانه‌های ساده، آماده کار می‌شوند. با آن که آنها موظف به انجام کاری نیستند اما تقریباً همه آنها، حتی آنهایی که دچار ناتوانی‌های جسمی و روانی هستند، داوطلب کمک‌کردن‌اند. این تمایل و علاقه از همان آغازِ پایگیری پناهگاه، اصلی‌ترین تکیه‌گاه آن بوده است. بسیاری از زنان پناهگاه اکنون در آلونک‌نشین «کوپراجباند» که در نزدیکی پناهگاه است کار داوطلبانه می‌کنند. این آلونک‌نشین چنان فقرزده است که پناهگاه تصمیم گرفته است که آن را به «فرزندخواندگی» بپذیرد و زندگی ساکنان آن را بهبود بخشد. پنجاه و شش آلونک به دست داوطلبان بازسازی شده است و برنامه‌های اطلاع‌رسانی در خصوص حفظ بهداشت و مبارزه با اعتیاد به الکل به راه افتاده است. امروز، نام این آلونک‌نشین به «شاکیت‌نگر» (شهر قدرت) تغییر یافته است و داوطلبان می‌گویند برنامه آنها بر ضد اعتیاد به الکل چنان مؤثر بوده که تقریباً ۸۰ درصد مردان (زن‌ها به ندرت مشروب می‌خورند)، طرفدار منع استعمال مشروبات الکلی شده‌اند.

آری، همه چیز از یک رؤیا آغاز شد و ماجرای سوشیالما، شاهدی است بر این که چگونه افراد با دست خالی و تنها با شجاعت و عزمی فراوان می‌توانند دگرگونی‌های پایداری پدید آورند. او می‌گوید: «هنوز خیلی چیزها هست که باید به آنها برسیم. آنچه ما انجام داده‌ایم در قیاس با اقیانوس نیازها، قطره‌ای بیش نیست»^۲.



وقتی بیماران میکروفن را می‌گیرند

میزی در باغ بیمارستان «بوردا» گذاشته شده است که پشت سر آن تخته‌سیاهی به دیوار نصب شده که روی آن نوشته شده است:

فهرست برنامه‌های عصر: «دیدار»، «موسیقی راک»، «مشکلات جوانان»، «اخبار ورزشی» و «سکوت». «آلفرد اولیورا»، مرد جوانی با موهای مجعد که دستگاه‌ها را تنظیم می‌کند، روانشناسی است که «رادیو دیوانه»ⁱⁱⁱ با همت و ابتکار او راه‌اندازی شده است. برنامه‌ی رادیویی‌ای که هر شنبه به مدت ۵ ساعت حرف‌های بیماران روانی را به‌طور مستقیم از بیمارستان روانی بوردا پخش می‌کند و استودیوی ضبط آن همان میزی است که در باغ بیمارستان گذاشته شده است.



رادیو دیوانه زمانی به راه افتاد که آلفرد اولیورا، دانشجویی جوان بود و می‌خواست تا آنجایی که می‌تواند به همه کمک کند. اولیورا به خاطر می‌آورد که در آن روزها، در بیمارستان روانی کارگاه‌های هفتگی نقاشی و صنایع دستی برگزار می‌شد و «بیمارانی که این سو و آن سو پرسه می‌زدند، در این کارگاه‌ها شرکت می‌کردند». او می‌گوید: «من ۹ ماه از این کارگاه به آن کارگاه رفتم، اما متوجه شدم کارهایی که در آنجا صورت می‌پذیرد، همانجا شروع و همانجا هم تمام می‌شود». اولیورا می‌خواست کار متفاوتی بکند: «برقراری امکان تماس بیماران با دنیای خارج، با جامعه‌ای وسیع‌تر».

حتی امروز، بیمارستان روانی بوردا چه در افکار عمومی و چه به لحاظ واقعی، تداعی‌کننده‌ی همه‌ی چیزهای نامطلوب و هراس‌انگیز است. اینجا که حدود ۳۰ بلوک از مرکز اقتصادی و سیاسی آرژانتین فاصله دارد، جایی است که در آن، زمان متوقف شده است. برخی از بیماران این بیمارستان هرگز دوباره قدم به خیابان‌ها نخواهند گذاشت. برخی بیش از نیمی از عمر خود را در اینجا گذرانده‌اند. صدها نفر در بخش‌های بزرگ و فراموش‌شده به سر می‌برند. بسیاری از آنها در دنیایی خصوصی مملو از تصورات ترسناک زندگی می‌کنند و نمی‌دانند کدام یک واقعیت است، جهان اطراف یا جهان درونیشان. کلام آنان هوشمندانه نیست و تداعی‌های سست آنان باعث می‌شود که نتوانند با دیگران درباره تجرب خود حرف بزنند. رفتار عجیب آنان نیز دیگران را می‌ترساند و فراری می‌دهد. آنها در این دنیای خطرناک کاملاً تنها هستند.

طبق معمول، در نظام بهداشت عمومی آرژانتین، پزشک اندک است و متخصص بیماری روانی از آن هم کمتر. همه این‌ها ذهن «اولیورا» را مشغول می‌کرد و به همین خاطر به فکر افتاده بود که راهی برای برقراری تماس دوباره بیماران با دنیای خارج بیابد.



یکی از آشنایان او که برنامه‌های رادیویی به نام «اس. او. اس.» پخش می‌کرد و روزی از او خواست که در یک قسمت از برنامه‌اش درباره‌ی بیماران روانی و اوضاع داخل بیمارستان بوردا حرف بزند. اولیورا به جای این کار به او پیشنهاد می‌کند که بگذارد بیماران خودشان درباره‌ی مشکلاتشان حرف بزنند. چند روز بعد اولیورا پیشنهاد خود را با بیماران در میان گذاشت و ضبط‌صوتی را با خود به کارگاه‌ها برد و اطمینان داد که «هرچه آنها بگویند پخش می‌شود و این راهی است برای تماس دوباره با جامعه». بیماران از این پیشنهاد استقبال کردند: «یکی از بیماران گفت: «من می‌خواهم درباره این که چرا زن‌ها عجیب و غریب هستند، حرف بزنم.» دیگری گفت: «من می‌خواهم لطیفه تعریف کنم». یکی دیگر گفت می‌خواهد نقاشی کند و

امثال این حرف‌ها. آنها شروع به صحبت کردند. این واقعا جالب بود».

جلسات گفت‌وگو ادامه یافت؛ تا آنجایی که وقتی مجری برنامه رادیویی، اولیورا را فراخواند، چند جلسه دیگر هم ضبط شده بود. او نمونه کوچکی از برخی گفت‌وگوها را با خود به ایستگاه رادیو برد و در ضمن پخش برنامه، شنوندگان را تشویق کرد که به رادیو زنگ بزنند و از بیماران در مورد صحبت‌ها و وضعیتشان، سؤال کنند.

برنامه رادیویی بیماران بوردا خیلی زود به یک برنامه ثابت هفتگی تبدیل شد. رفته‌رفته، اولیورا که وقت خود را بین کارهای دانشگاهی و کار ثابت بیمارستانی تقسیم کرده بود، توانست دیگر شبکه‌های رادیویی را نیز به پخش گوشه‌هایی از وقایع داخل بوردا راضی کند تا اینکه سرانجام برنامه رادیویی خود بیماران ایجاد شد. به لطف این تلاش‌ها و بدون کمک مالی یا فنی از جانب هیچ مؤسسه‌ای، اکنون برنامه رادیویی «لا کولیفاتا» از ۵۰ شبکه رادیویی پخش می‌شود. در این سال‌ها افراد زیادی از شنوندگان برنامه رادیو دیوانه، به اولیورا و دست‌اندرکاران این برنامه کمک کرده‌اند. از هدیه‌دادن اتوموبیلی برای حمل و نقل وسایل برنامه رادیویی و تجهیزات ضبط گرفته تا دعوت تعدادی از بیماران بیمارستان برای گذراندن تعطیلات در خانه آنها. اکنون با استفاده از امکانات و ارتباطاتی که برنامه رادیویی در اختیار بیماران بیمارستان بوردا قرار داده است، بیماران فعالیت‌های انسان‌دوستانه‌ای مانند جمع‌آوری پول برای بچه‌ها خیابانی انجام می‌دهند و دیگر افرادی در درس‌ساز و مطرود نیستند و رسانه‌ای دارند که از آن برای کمک به دیگران استفاده می‌کنند.

از آنجایی که هر کدام از بیمارانی که در این برنامه شرکت دارد، دچار مشکلات روانی خاص خودش هست، کار کردن با آنها در رادیو، به اولیورا نیز چیزهای زیادی آموخته است. هر بار که برنامه او روی آنتن می‌رود، او یک هدف درمانی دارد و می‌داند چرا فلان چیز را به فلان کس می‌گوید.

او به کسانی که دوست دارند او را قهرمان بخوانند می‌خندد. «مردم معمولا از دو یا سه آدم معمولی اسطوره می‌سازند و می‌گویند که آنها چه آدم‌های فوق‌العاده‌ای هستند. ما می‌کوشیم از این فراتر برویم، زیرا پروژه ما کارساز و روبه‌گسترش است. ما امیدواریم که در عرض ۳۰ سال، این کار سرمشقی شود برای مردم تا دریابند چگونه با کسانی که به خاطر مشکلات روانی طرد شده‌اند، می‌توان کار کرد.»^۳

برای این که چنین رؤیایی تحقق یابد، نخستین گام، تعلیم صحیح داوطلبان است، در جاهایی مانند آرژانتین، احتمالا چالش اصلی این است که این کار تداوم یابد نه این که بیهود رنگ تقدس گیرد.



تلاش‌های نگاشته با جوهر نامرئی

انگیزه اولیورا نه ماجراجویی است و نه جلب توجه. او همچون میلیون‌ها داوطلب در سراسر جهان، می‌کوشد اجتماع پاره‌پاره از خشونت و طرد را به هم پیوند زند: میلیون‌ها آدمی که در سراسر جهان با کارهای داوطلبانه‌ی خود، نقشی چشمگیر در تقویت وحدت اجتماعی جوامع خود ایفا می‌کنند. وقت و فرصتی که داوطلبان در اختیار می‌گذارند، ثروت سرشاری است که معمولا حاصل تلاش‌های نامرئی آنهاست و ثمرات آن بسیار فراتر از ارزش اقتصادی آن است.

چندان تعجب‌آور نیست که اکنون دولت‌های سراسر جهان، نسبت به سودمندی‌های اقتصادی و اجتماعی فعالیت‌های داوطلبانه آگاه شده‌اند. به دلیل ارزش و سود فعالیت‌های داوطلبانه دولت‌ها تشویق می‌شوند که از سیاست‌های ترویج این فعالیت‌ها حمایت کنند و ارزش کار داوطلبانه را دریابند؛ کاری که بخش مهمی از چیزی است که امروز به آن «سرمایه اجتماعی» می‌گوییم. سرمایه اجتماعی مفهومی است که اندیشمندان برای توصیف پیوندها و ارتباط‌هایی که افراد از طریق کار داوطلبانه برقرار می‌سازند، به میان کشیده‌اند. سرمایه‌ی اجتماعی در ایجاد گروه‌های قدرتمند و فعال، نقش دارد، اما عملکرد این نقش در چارچوب یک بخش دولتی سالم و با منابع کافی، به اثرگذاری بیشتر آن کمک زیادی می‌کند.

فعالیت‌های داوطلبانه، جایگزین خدمات دولتی نیست بلکه مکمل اساسی آن است. دولت‌ها در ترویج فعالیت‌های داوطلبانه که عنصر بنیادین جامعه‌ای سالم و دموکراتیک است، ذی‌نفع هستند؛ حتی هنگامی که داوطلبان با سیاست‌های دولت مخالفت می‌ورزند و دست به مبارزات اعتراض‌آمیز می‌زنند.

در این میان بدیهی است که برخی جوامع از لحاظ فعالیت‌های داوطلبانه غنی‌تر از دیگر جوامع هستند اما باید در ارزش‌گذاری این فعالیت‌ها بر اساس میزان فعالیت‌های انجام‌شده، سخت مراقب باشیم؛ زیرا با توجه به تنوع شکل‌های فعالیت داوطلبانه، ممکن است در مقایسه‌ی سهم کشورهای صنعتی (که لابد از لحاظ فعالیت‌های داوطلبانه‌ی رسمی غنی‌تر هستند) نسبت به سهم کشورهای در حال توسعه (که در آنجا بیشتر، شکل‌های غیررسمی فعالیت‌های داوطلبانه مرسوم است) دچار برآوردهای اغراق‌آمیز شویم.

بر اساس یک مطالعه‌ی تطبیقی که به تازگی میان ۲۲ کشور انجام شده است، مدت زمانی که داوطلبان صرف فعالیت‌های داوطلبانه می‌کنند، معادل ۱۰/۵ میلیون شاغل تمام‌وقت است.

فعالیت‌های داوطلبان در بریتانیا سالیانه حدود چهل میلیارد پوند به اقتصاد کمک می‌کند و در کانادا ارزش اقتصادی این‌گونه فعالیت‌ها به ۱۶ میلیارد دلار رسیده است.

فعالیت داوطلبانه؛ امیدها و دستاوردها

افراد در پاسخ به این سؤال که فعالیت داوطلبانه چیست، پاسخ‌های بسیار گوناگونی می‌دهند. بعضی به یاد کسانی می‌افتند که به نیازمندان، کودکان، بیماران، نابینایان یا سالخورده‌گان کمک می‌کنند. از دید برخی دیگر، فعالیت داوطلبانه به معنای مبارزه برای تغییر است؛ مثلاً با مشارکت در یک گروه محلی طرفدار محیط‌زیست یا حمایت از جنبش جهانی برچیدن مین‌های زمینی. و در این میان نیز هستند کسانی که معتقدند فعالیت داوطلبانه، تلاشی است برای بقا؛ یعنی همکاری هر روزه با دوستان و همسایگان برای تأمین نیازهای زندگی.

فعالیت‌های داوطلبانه در هر شکل خود، از سه نظر با کار دستمزدی یا تفریحی تفاوت دارد. اول اینکه، هدف اصلی از فعالیت‌های داوطلبانه کسب سود مالی نیست. دوم اینکه، آزادانه و بدون اجبار انجام می‌شود و سوم اینکه، فعالیت داوطلبانه باید به سود جامعه باشد؛ هرچند که ممکن است پاداشی برای داوطلب به همراه داشته باشد که معمولاً پاداشی معنوی است.

بهره‌ای را هم که خود داوطلبان می‌برند نباید دست‌کم گرفت. در گذشته تصور می‌شد که کار داوطلبانه بر پایه نوعی احسان یک‌طرفه استوار است اما امروزه بیشتر مردم این فعالیت را نوعی بده‌بستان می‌شمارند که در آن هم دهنده و هم ستاننده به یک اندازه سود می‌برند.

داوطلبان به راحتی می‌توانند فهرستی از فواید کار داوطلبانه ارائه دهند؛ از دیدار دوستان گرفته تا آموختن مهارت‌های جدید و یافتن دیدگاه‌های متفاوت نسبت به زندگی. در این میان کسانی که دچار انزوای اجتماعی هستند، به‌طور ویژه از فعالیت‌های داوطلبانه سود می‌برند. برای مثال آن دسته از معلولانی که در فعالیت‌های داوطلبانه شرکت می‌کنند می‌توانند به یکپارچگی اجتماعی کمک کنند و با این باور عمومی منفی که آنان مددجویان منفعلی هستند، مقابله کنند. همچنین فعالیت‌های داوطلبانه به جوانان فرصت رشد و ریسک‌پذیری می‌دهد و زمینه‌ای ارزشمند برای ایفای نقش شهروندی در اختیار آنها قرار می‌دهد. این فعالیت‌ها می‌تواند به کهنسالان نیز در فرایند «سالخوردگی فعال» کمک کند و به‌طور کلی برای حفظ تندرستی افراد نیز مفید است. خلاصه این که، فعالیت‌های داوطلبانه یک موقعیت برنده/ برنده ایجاد می‌کند که در آن هم داوطلب و هم جامعه سود می‌برند.

کمک‌های داوطلبانه: از گذشته تا به امروز

به لحاظ تاریخی، همواره خودداری از «یاری کردن دیگران»، در جوامع انسانی نوعی کژرفتاری محسوب می‌شده است. همه جوامع پیشاصنعتی کمابیش دارای نهاد‌های رسمی برای همیاری متقابل اجتماعی بوده‌اند که برخی از این نهادها تا قرن بیستم هم دوام آوردند و برخی دیگر، عمدتاً در مناطق روستایی، هنوز وجود دارند. برای مثال در کشور «مالی»، رسمی به نام «تون» وجود دارد که جوانان را موظف می‌کند تا به عنوان بخشی از مراسم عبور از جوانی و رسیدن به بزرگسالی، کارهایی را در جامعه به عهده گیرند. در «اکوادور» و در میان مردم قوم «کوئچوا»^۴، سازمان‌هایی به نام «مینکا»^۵ وجود دارد که در آنها هر خانوار جامعه، در یک طرح یا پروژه‌ی محلی قسمتی از کار را به عهده می‌گیرد. و در هندوستان نیز، مردم کماکان بر اساس «شرمدن» - ارائه کار داوطلبانه - بسیج می‌شوند تا طرح‌های روستایی را از جاده‌سازی گرفته تا آموزش به اجرا درآورند.

تقریباً همه‌ی مذاهب جهان دربردارنده‌ی نوعی مسئولیت اجتماعی نسبت به نیازمندان هستند؛ مسئولیتی که اغلب به صورت عمیقی با رستگاری و رشد روحی و معنوی ارتباط دارد. اما در جوامع اروپایی، با وقوع انقلاب صنعتی، ظهور حکومت‌های مدرن و استیلای پول به عنوان واسطه اصلی دادوستد، خیرخواهی تا حدود زیادی رنگ باخت. همزمان با آن، نهضت‌های بین‌المللی، در جهان به وجود آمدند. برای مثال اتحادیه جهانی سازمان‌های YMCA^۶ که نخستین سازمان غیردولتی و بین‌المللی جوانان بود، در دهه ۱۸۶۰ تأسیس شد و داوطلبان این سازمان در ایالات متحده، کمک‌های زیادی به اسکان مهاجران اروپایی کردند.

پس از خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی اول، یاری‌رساندن به درماندگان شکل تازه‌ای یافت. فعالیت‌های داوطلبانه که غالباً ابزاری برای ایجاد دوستی میان جوانان کشورهای مختلف اروپایی شمرده می‌شد، شکل ساختمان‌دتری یافت. در سال ۱۹۲۰، در «اسنس»، دهکده‌ای نزدیک «وردن» فرانسه که در آنجا جنگی مهیب جان هزاران آدم را گرفته بود، نخستین اردوگاه کار داوطلبانه بین‌المللی سازمان داده شد. این اردوگاه که به ابتکار سازمان «دوستی بین‌المللی برای آشتی» سازمان داده شده بود، به بازسازی مزارع و دیگر طرح‌های عمرانی کمک می‌کرد و بخصوص شامل داوطلبانی بود که در «جنگ بزرگ» سربازان دشمن بودند. این ابتکار همچنین به پاسگری یک سازمان غیردولتی فعال و خلاق به نام «خدمات عمرانی بین‌المللی - خدمات داوطلبانه بین‌المللی SCI»^۷ انجامید. و

بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، گروه‌های داوطلب ملی و بین‌المللی، بار دیگر سهم چشمگیری در بازسازی اروپا ایفا کردند.

در این میان اما جهان تازه‌ای نیز پدیدار می‌شد. سازمان ملل متحد، با پابندی به ترویج صلح، پیشرفت اجتماعی و درک متقابل میان مردم شکل گرفت؛ یعنی با همان آرمان‌های اکثر فعالیت‌های داوطلبانه در سال‌های بین دو جنگ. و سازمان یونسکو نیز در سال ۱۹۴۸ وارد عرصه فعالیت‌های داوطلبانه گردید.

رهایی از حاکمیت استعماری در بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی، منجر به تولد هزاران سازمان خدمات داوطلبانه محلی شد. از «توگو» تا «کنیا» و از «نیجریه» تا «هندوستان»، کشورهای بسیاری برای ساخت جاده، مدرسه، درمانگاه و ... اردوگاه‌های کار داوطلبانه برپا ساختند. و علاوه بر آن کشورهای نوپای جهان سوم میزبان داوطلبان متخصص کشورهای صنعتی در طرح‌های درازمدت شدند.

برخی هشدار می‌دهند که ممکن است فعالیت‌های داوطلبانه مورد سوءاستفاده‌ی اغراض سیاسی قرار گیرد. اما اردوگاه‌های کار شرق- غرب که در دوران جنگ سرد برپا شد، گویاترین نمونه‌ی خلاف آن است. این اردوگاه‌ها که به دست سازمان‌های غیردولتی در غرب و «سازمان‌های اجتماعی» مورد تأیید حزب حاکم در شرق سازماندهی شده بود، با این هدف برپا شده بودند که تماس، همکاری و درک متقابل میان جوانان دو طرف را بالا ببرند.

اما با پیشرفت روند جهانی شدن، فعالیت‌های داوطلبانه پا به دوران دیگری می‌گذارد. هر چند ایجاد اردوگاه‌های کار برای حفظ و نگهداری طرح‌های زیربنایی خاص، هنوز هم مردم را بسیج می‌کند اما فعالیت‌های داوطلبانه اجتماعی (مانند مساعده‌های نوع‌پرورانه به بی‌خانمان‌ها) و فعالیت‌های شبیه به آن، فعالیت‌های داوطلبانه انسان‌دوستانه (مانند کمک به پناهجویان) و فعالیت‌های داوطلبانه دفاعی و وکالتی (برای اهدافی مانند حقوق بشر و امثالهم) در کانون توجه قرار گرفته است.

در میان جوامع، شاهد روند رو به رشد فعالیت‌های داوطلبانه برای بهبود وضعیت گروه‌های محروم جامعه هستیم؛ گروه‌هایی همچون معلولان، مهاجران و بطور کلی کسانی که در حاشیه جامعه برای بهبود وضعیت خویش تلاش می‌کنند. در برخی موارد، این فعالیت‌ها راه را برای بازسازی نوعی شهروندی هموار می‌کند: برای مثال در ایالت جورجیا آمریکا، در طول سال ۲۰۰۰ حدود ۲۰۰۰ زندانی به میل خود، پس از گذراندن دوره آموزشی به عنوان آتش‌نشان‌های داوطلب خدمت کردند. از طرفی دیگر فعالیت‌های داوطلبانه از طریق شبکه‌های کامپیوتری (که گاهی بابت غیرانسانی‌کردن این فعالیت‌ها مورد انتقاد قرار دارند)، امکانی را برای مشارکت افرادی فراهم می‌کند که شاید بدون وجود این شبکه‌ها، فرصت کمتری برای کمک به دیگران داشتند.

امروزه گسترش سریع اینترنت رونق زیادی به فعالیت‌های داوطلبانه بخشیده است. در آغاز مؤسسات خیریه متوجه شدند که اینترنت وسیله‌ای بسیار خوب برای جمع‌آوری پول و انتشار اندیشه‌هایشان است. اما اکنون اینترنت در کارهای اجتماعی داوطلبانه‌ی کشوری مانند برزیل بیش از همه در بخش آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بسیاری از طرح‌های این کشور، آموزگاران و دانش‌آموزان به مدد اینترنت می‌توانند به دانش‌آموزان محروم سراسر کشور، کمک کنند.

«برنامه داوطلبان ملل متحد (UNV)» در سال ۱۹۷۰ با تصویب مجمع عمومی ملل متحد ایجاد شد تا به عنوان یک شریک در همکاری‌های توسعه خدمت کند. هر سال نزدیک به ۵۰۰۰ نفر از متخصصان ۱۵۰ کشور جهان در زمینه‌های مختلف فنی، اقتصادی و اجتماعی، و در عرصه‌های گسترده (از ابتکارهای گروه‌های اجتماعی گرفته تا پاسداری صلح) کار داوطلبانه می‌کنند. آنها به گفت‌وگو می‌نشینند و بحث می‌کنند؛ آموزش می‌دهند و تربیت می‌کنند؛ دلگرمی می‌دهند و راه را هموار می‌سازند.

از هر ده داوطلب ملل متحد، هفت نفر اهل کشورهای در حال توسعه هستند.

برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.unv.org/> مراجعه کنید.

شبکه‌های رایانه‌ای به کمک فعالیت‌های داوطلبانه می‌آیند

شبکه Netaid.org از سال ۱۹۹۹ با تلاش مشترک «برنامه توسعه ملل متحد (UNDP)»^۸ و یکی از پیشگامان فن‌آوری اینترنتی در جهان به نام Cisco Systems به راه افتاد. نوآوری این شبکه در شیوه بهره‌برداری آن از فن‌آوری اطلاع‌رسانی است که آن را مطابق با محدودیت‌ها و خواست‌های همه کسانی کرده که می‌خواهند کار داوطلبانه کنند اما نه کار داوطلبانه فیزیکی بلکه کار داوطلبانه رایانه‌ای. با آنکه هدایای مالی با کمال میل، فقط با یک کلیک پذیرفته می‌شود، اما مهم‌ترین ویژگی بدیع این سیستم، شیوهی آن در پیوند دادن کسانی است که مایلند وقت و استعداد خود را وقف آنانی کنند که در انجام یک پروژه نیازمند کمک خاصی هستند.

طراحی صفحات پایگاه‌های اینترنتی یکی از فعالیت‌های داوطلبان است: «جید او هانلون» بریتانیایی، برای کودکان سریلانکایی برنامه‌ای رایانه‌ای به نام «کمک به کودکان» تهیه کرده است. اشکال دیگری از کمک نیز وجود دارد برای مثال «پیترون در زی» هلندی به ترجمه اسناد از انگلیسی به آلمانی کمک کرده است. «لوری موی»، یکی دیگر از داوطلبان رایانه‌ای آمریکایی هم از شهر دالاس در طرح مساعده به معلولان اوگاندا همکاری می‌کند و به زودی برای دیدار با دست‌اندرکاران این طرح به اوگاندا می‌رود. «جو دیت ساسون» یک دانشمند بریتانیایی در دانشگاه برن، نیز قصد دارد از این کشور دیدار کند تا تصویر روشن‌تری از این که چه کمکی در عرصه بهداشت کودکان لازم است بیاید. او هم‌اکنون در ساختن یک واحد بهداشتی سیار برای کودکان مناطق دورافتاده روستایی، با «صندوق کودکان» اوگاندا همکاری می‌کند.^۹

«کمیته هماهنگی خدمات داوطلبانه بین‌المللی (CCSVI)» در سال ۱۹۴۸ تحت نظارت سازمان یونسکو به راه افتاد. این کمیته اکنون با ۱۴۰ سازمان غیردولتی در ۱۰۰ کشور جهان کار می‌کند و داوطلبان غیرمتخصص را در طرح‌های توسعه، در کنار مردم محلی قرار می‌دهد. نقش کمیته این است که تماس داوطلبان بالقوه را با سازمان‌هایی که برنامه‌ریزی فعالیت‌های داوطلبانه و آموزش داوطلبان را بر عهده دارند، برقرار سازد.

این کمیته فعالیت‌های داوطلبانه را به عنوان ابزاری برای صلح، تفاهم بین‌المللی، همبستگی، همکاری و آشتی میان گروه‌های مختلف جهان، تشویق می‌کند. عرصه‌های اصلی فعالیت این کمیته، عبارتند از آموزش غیررسمی، حفظ میراث فرهنگی و محیط‌زیست و مساعده‌های اضطراری و طرح‌های بازسازی.

برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://ccivs.org/>

مراجعه کنید.

شبکه **Netaid.org** بر پایه‌ی این اصل استوار است که بسیاری ابتکارهای، کوچک یا بزرگ، وجود دارد که می‌تواند مایه‌ی دگرگونی‌های عمده در مبارزه با فقر شود. کل چیزی که لازم است یک صفحه‌ی نمایشگر، یک صفحه کلید و تمایل به کمک است.

توفانی بر صندلی چرخ‌دار



«کارمن ریز زوبیگا»^{iv} که در هیجده ماهگی در خانواده‌ای بی‌اندازه تنگدست، بر اثر ابتلا به فلج اطفال، معلول شد، عمری را صرف مبارزه با نابرابری کرده است. امروز، او ریاست چندین سازمان را برعهده دارد و در کشور خود از پیشگامان جنبشی است که هدف آن رفع گرفتاری‌های کسانی است که همچون او از زندگی طبیعی محروم شده‌اند.

کارمن که ششمین فرزند از نه فرزند پدری نجار و مادری رختشوی است، بیشتر عمر خود را در «تای‌تای»، شهرستانی در حاشیه «مانیل»، پایتخت بی‌در و دروازه‌ی فیلیپین، سپری کرده است. عبور از خیابان‌های باریک و پیچ‌درپیچ تای‌تای و جا خالی دادن به انبوه جمعیت و ترافیک، چالاکی فراوانی می‌طلبد و کارمن استاد این تودرتوها است.

کارمن ریز زوبیگا سه سازمان و یک بنیاد تأسیس کرده که همه‌ی آنها با اعطای وام‌های کوچک، کمک‌هزینه‌های تحصیلی و دیگر شکل‌های مساعدت، در خدمت معلولان هستند. او نه تنها این گروه‌ها را بنا نهاده بلکه عملاً همه‌ی وقت خود را بدون چشم‌داشت مالی وقف آنها کرده است.

وی دوران کودکی و اوایل نوجوانی خود را به یاد می‌آورد که خانواده‌اش استطاعت خرید صندلی چرخ‌دار را نداشت و او تمام آن سال‌ها را بر روی زمین می‌خزید. «من اصلاً نمی‌دانستم صندلی چرخ‌دار چه شکلی است.»

او در ۱۴ سالگی دست به کار شد و نامه‌ای به یک انجمن بانوان نوشت و از آنها درخواست حمایت کرد که آنها نیز بی‌درنگ به او کمک کردند. پدر و مادر او قادر به فراهم‌آوردن امکانات مادی چندانی نبودند اما در پشتیبانی و حمایت از او سخاوتمند بودند. او می‌گوید: «آنها هرگز با من به عنوان آدمی خاص رفتار نکردند، یعنی در خانواده‌ام هرگز تبعیضی احساس نکردم.»

تنگدستی او را مجبور کرد که پس از پایان دوره ابتدایی، موقتاً تحصیل را کنار بگذارد. اما ۱۰ سال بعد، با مساعدت یک مبلغ بلژیکی به نام خواهر «والریانا بایرتس» و مؤسسه‌ای که بنیان گذاشته بود توانست تحصیل خود را از سر بگیرد. آن مؤسسه که «تاهانگ والانگ هاگدانان» (خانه‌ی بی‌پله)^۱ نام داشت اکنون پیشروترین مؤسسه کشور در رفع مشکلات معلولان است.

با آن که خیلی‌ها به او می‌خندیدند که چطور جرأت کرده وارد دانشگاه شود، اما کارمن شاگرد اول کلاس خود شد و این در حالی بود که با نوشتن مقالاتی در کتاب‌های طنزآمیز خرج تحصیل خود را نیز درمی‌آورد. او که از تعداد اندک دانشجویانی که از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کردند (حدود ۱۰ نفر) یکه خورده بود، اولین طرح داوطلبانه خود را برای تأمین بودجه، جهت ساختن سطح شیب‌دار در محوطه دانشگاه به راه انداخت.

مؤسسه تاهانگ سکوی پرش کارمن شد. او نه تنها در تمام دوران دانشجویی به عنوان داوطلب در این مؤسسه کار کرد بلکه پس از فارغ‌التحصیلی، ۹ سال مدیریت روابط عمومی و سرپرستی پروژه‌ها را برعهده داشت. این تجربه، او را قادر ساخت تا مهارت‌های خود را سازمان‌دهی، بازاریابی، تأمین بودجه و انجمن‌سازی قوت بخشد. در همین مؤسسه بود که با شوهرش، آشنا شد.

او پس از ترک تاهانگ خدمات خود را به سازمان «برنامه توسعه ملل متحد UNDP» ارائه کرد و از طرف این سازمان به کامبوج رفت تا با تأسیس یک مؤسسه نیمه‌مستقل، نخستین کوشش‌های دولت برای بهبود وضعیت معلولان بی‌شمار کشور که یادگار تلخ دوران جنگ داخلی بودند، سر و سامان دهد.

کارمن می‌گوید: «در کامبوج به بازار که می‌رفتم، طور دیگری با من رفتار می‌شد. زیرا من داشتم خرید می‌کردم نه گدایی. من برای کامبوجی‌ها، تصویر دیگری

از معلولان ترسیم کردم». پیشترها معلولان کامبوجی وضع خفت‌باری داشتند، و هر گونه امیدی به شادمانی، عشق، ازدواج و فرزند را از دست داده بودند. او می‌گوید، با آن که شرایط آنجا بدتر از شرایط فیلیپین بود، مرکز توانست فرصت‌های شغلی برای معلولان فراهم آورد. آنچه بیش از همه مایه رضایت اوست، این است که سرمشقی برای کامبوجی‌های معلول نهاده شد؛ سرمشقی برای آنان که در گذشته فقط یک سرنوشت داشتند: گدایی.

هر که باشی، اگر ندانی چطور چیزهای باارزش را با دیگران به اشتراک بگذاری، به هیچ‌جا نخواهی

رسید.

کارمن ریز زوبیگا

برزیل: به کار گیری توان راكد اجتماعي

در سال‌ها اخير شمار فزاینده‌ی نیروهای داوطلب در برزیل، در حال دگرگون کردن ماهیت کار اجتماعي است؛ کاری که در سه سده‌ی نخست دوران استعمار اروپا، قلمروی تقریباً انحصاری کلیسای کاتولیک بود.

پیروزی اقتصاد بازار آزاد، افول اتحادیه‌های صنفی، ضعف حکومت در سرمایه‌گذاری، و رشد سرسام‌آور معضلاتی همچون خشونت شهری، قاچاق مواد مخدر، ایدز و بارداری دختر بچه‌ها، گروه‌های مختلف اجتماعي را بر آن داشت که برای ایجاد شبکه‌های جدید اجتماعي بر مبنای فعالیت‌های داوطلبانه و اقدامات خیرخواهانه تلاش کنند. در این میان شرکت‌های خصوصی نیز برای رفع معضلات اجتماعي به فعالیت‌های انسان‌دوستانه‌ی مختلفی پرداختند:

- ❖ در پنج سال گذشته، سازمان «همبستگی اجتماعي» با کار داوطلبانه توانسته است به ۸۷ هزار جوان ۱۶ تا ۲۱ ساله که «در خطر طرد اجتماعي» بودند، آموزش فنی و حرفه‌ای بدهد.
- ❖ بیش از ۲۱۰۰ تن از کارکنان بانک دولتی برزیل، در برنامه‌ی «بخوانید، بنویسید و آزاد شوید» این بانک مشارکت دارند و برای ترویج سواد و تشویق مردم سراسر کشور به خواندن، داوطلبانه فعالیت می‌کنند. با این برنامه، تاکنون به بیش از ۳۱ هزار نفر خواندن و نوشتن یاد داده شده است.
- ❖ ۸۴ کارمند داوطلب آزمایشگاه «شرینگ-پلاگ» از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ در قالب برنامه‌ی «کودکان زندگی هستند»، اصول اولیه سلامتی و بهداشت را به بیش از ۲۵ هزار کودک آموزش داده‌اند.

به روشنی پیداست که آگاهی اجتماعي برزیلی‌ها افزایش یافته است. این اندیشه که شرکت‌های خصوصی باید به کاهش نابرابری‌های اجتماعي کمک کنند کاملاً جا افتاده است و حمایت این شرکت‌ها از کارهای داوطلبانه کارکنان خود، نقش مهمی در گسترش آن داشته است. گرچه کار اجتماعي سراسر جامعه‌ی برزیل را درمی‌نوردد اما هنوز باید تأکید کرد که سازمان‌های مذهبی کماکان نقش عمده‌ای در اقدامات داوطلبانه ایفا می‌کنند؛ بخصوص در میان خود تنگدستان.

برای دیدن نمونه‌هایی از کار اجتماعي و راه‌های مشارکت شرکت‌های خصوصی در این فعالیت‌ها به دروازه اینترنتی www.portaldovoluntario.org.br مراجعه کنید.

کارمن پس از بازگشت به فیلیپین، سه سازمان و یک بنیاد تأسیس کرد تا به معلولان کمک کند که تحصیل خود را ادامه دهند، مهارت‌های جدید یاد بگیرند و کار و کاسبی خود را راه بیندازند. این سازمان‌ها اعتماد به نفس و استقلال اقتصادی را در میان معلولان ترویج می‌کنند. به عنوان نمونه، بنیاد او برای تأمین بودجه کمک‌هزینه‌های تحصیلی، یک خواربارفروشی تعاونی بر پا کرده که قرار است شعبه‌های دیگر آن نیز احداث شود.

اشتغال برای افراد معلول بسیار دشوار فراهم می‌آید. آنها نه تنها آخرین کسانی هستند که برای کاری در نظر گرفته می‌شوند بلکه رفت‌وآمد میان محل کار و خانه نیز برای آنها بسیار پرهزینه است. کارمن می‌گوید: «به همین خاطر است که ما برپایی کارهای کوچک را ترویج می‌کنیم و برای تأسیس شرکت‌های کوچک وام می‌دهیم تا معلولان بتوانند در خانه‌های خود کاروکاسبی خودشان را راه بیندازند.»

در این سازمان‌ها بر اصلی تأکید می‌شود که اعتقاد قلبی کارمن است: فضیلت کار داوطلبانه. او بر این نکته تأکید دارد که «من هرچه دارم از خیرخواهی دیگران است. اگر آن داوطلبی که مرا به بیمارستان ملی ارتوپدی برد، وجود نداشت، من با خواهر والریا بایرتس آشنا نمی‌شدم...»^{۱۱}

جوانان با جوانان سخن می‌گویند

تلفن زنگ می‌زند و «تینا» و «جانا»، دو دانش‌آموز دبیرستانی، از جا می‌پرند. جانا می‌گوید: «من جواب می‌دهم». گوشی را برمی‌دارد و می‌گوید: «اینجا مرکز «گفت‌وشنود جوانان» بفرمایید».

ما، در شهر «لیوبلیانا» پایتخت اسلوونی و در مرکز مشاوره‌ی نوجوانان هستیم که یک تلفن مستقیم برای تماس جوانانی که دچار مشکل هستند، به راه انداخته است. اما در این طرح که از لحاظ مالی خودکفاست، کسانی که به تلفن‌ها پاسخ می‌گویند نه کارشناس بلکه جوانان ۱۴ تا ۱۸ ساله‌اند. در تمام روزهای هفته، به جز تعطیلات، دو نفر از آنها از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر مسئولیت جوابگویی را به عهده دارند. ابتدا، این گروه از بچه‌های محله تشکیل می‌شد ولی بعداً هم‌شاگردی‌ها و دوستان دوستان آنها نیز با دل و جان شروع به کار کرده‌اند و امروز تعداد آنها حدود ۵۰ نفر است.

تینا می‌گوید: «همه شماره ما را بلدند. شماره‌ی تلفن به مدارس پست می‌شود. بیشتر تماس‌گیرندگان دانش‌آموزان دبیرستانی هستند. برخی از آنها تصور می‌کنند ما مسئله ریاضی‌شان را حل خواهیم کرد». اما این تلفن مستقیم برای این کار نیست. «دانیل» می‌گوید: «مادرها هم با ما تماس می‌گیرند؛ مثلاً وقتی که فکر می‌کنند بچه‌هایشان مواد مخدر مصرف می‌کنند. ما فهرست کاملی از مؤسسات تخصصی داریم که می‌توانیم این مادران را به آنها ارجاع دهیم و چنانچه مشکلی جدی به نظر برسد، تلفن آنها را به کارکنان متخصص مرکز خودمان وصل می‌کنیم.» به جوانان داوطلب در این مرکز، این اندرز به‌جا داده شده که مسئله اعتیاد و مواد مخدر، مسئله‌ای تخصصی است که باید به متخصصان آن ارجاع داده شود.

«آلس» می‌گوید: «بهترین نکته این خط تلفنی مستقیم این است که به جوانان امکان می‌دهد آزادانه درباره مدرسه، پدر و مادرها و مسائل جنسی حرف بزنند».

از نظر داوطلبان جوان این مرکز پاسخ‌دادن به پرسش‌ها همیشه آسان نیست، «آندریا» می‌گوید: «گاهی آدم احساس درماندگی می‌کند. بیشتر مردم فقط یک بار تماس می‌گیرند و آدم نگران می‌شود که آیا حرف درستی زده است یا نه». «نیک» می‌افزاید: «بهترین نکته همیشه بعد از قطع تماس به ذهن آدم می‌رسد. بنابراین ما همیشه به خودمان می‌گوییم که اصلی‌ترین نکته، همان حرف‌زدن است؛ حتی اگر فقط ذهن تماس‌گیرنده را از افکار تاریک خود آزاد کرده باشد».

بزرگسالان این مجموعه، از جمله «لیوبو رایسویچ»، مدیر مرکز، «ناتاشا فابین»، روان‌شناس، و «لی‌لی رایسویچ»، مربی، حضور خود را کمرنگ نگاه می‌دارند و نقش آنها تعلیم داوطلبان و نظارت بر آنهاست. رایسویچ می‌گوید: «راه‌اندازی این مرکز ایده‌ی خود آنها بود. ما در ابتدا، اکراه داشتیم، زیرا آنها داشتند وارد عرصه‌ای می‌شدند که از دیرباز در انحصار کارشناسان و بزرگسالان بوده است. اما بعد به خودمان گفتیم که بدون جوانان و نفوذ و اندیشه‌ی آنها هرگز نمی‌توانیم موفق شویم. چرا نگذاریم که آنها نیز در تصمیم‌گیری شرکت کنند و دست به کار شوند؟» و بیش از ۸۰۰۰ تماس تلفنی، که از زمان به راه‌افتادن این خط تلفن در سال ۱۹۹۳، صورت گرفته، نشان می‌دهد که این جوانان در کمک به همسالان خود موفق بوده‌اند.

اگر آدمی عرق جبین را با خاک زمین درآمیزد، مالک آن سرزمین خواهد شد.
آنگاه که این عرق با عرق جبین دیگران در هم آمیزد، همگی سرزمینی مشترک خواهند داشت.

سازمان دانشجویان داوطلب آفریقای جنوبی (SASVO) که در سال ۱۹۹۳ با حمایت «مرکز حقوق بشر» در دانشگاه «پرتوریا» تأسیس شد به نهادی پیشرو در فعالیت‌های اجتماعی سراسر منطقه تبدیل شده است. این سازمان که در مناطق فقرزده فعالیت می‌کند، گروه‌های دانشجویی را در دوران تعطیلاتشان برای کار در پروژه‌های مختلف و پر کردن جای خالی خدمات دولت‌های محروم، به نقاط گوناگون قاره آفریقا می‌فرستد.

از نظر «کریستوف هینز»، یکی از بنیان‌گذاران و رئیس «مرکز حقوق بشر»، این ابتکار، گامی مهم در تثبیت هویت آفریقایی و احساس تعلق جوانان است. او می‌گوید: «به عقیده من اگر آدم عرق جبین را با خاک زمین درآمیزد، مالک آن سرزمین می‌شود. و اگر آدم عرق جبین را با عرق جبین دیگران در هم می‌آمیزد، به مالکیت مشترک یک سرزمین می‌رسد». امید او این است که روزی این سازمان، شالوده یک نهاد داوطلبانه را در سراسر قاره پیریزی کند. او می‌گوید: «اگر روزی مشکلی در رواندا یا موزامبیک وجود داشته باشد، ما آفریقایی‌ها باید نخستین کسانی باشیم که برای کمک می‌رویم».

سازمان دانشجویان داوطلب آفریقای جنوبی سازمانی بومی است که فعالیت‌های داوطلبانه را در بین دانشجویان و جوانان مناطق روستایی و جوامع محروم ترویج می‌کند. تا امروز، بیش از شش هزار دانشجوی داوطلب از چهل مؤسسه آموزشی ده کشور آفریقایی در پروژه‌های مختلف توسعه در آفریقای جنوبی، سوازیلند، موزامبیک، بوتسوانا، تانزانیا، اوگاندا، و نامیبیا مشارکت داشته‌اند.

تا کنون بیشترین توجه سازمان به مدارس معطوف بوده است: داوطلبان بیش از ۴۰ مدرسه را نوسازی کرده‌اند، ۲۱۴ کلاس درس ساخته‌اند و بیش از ۸۰۰ کلاس و همچنین ۴ بخش کودکان در بیمارستان را رنگ‌آمیزی کرده‌اند. البته دانشجویان داوطلب به ساخت خانه، میدان‌های ورزشی، مراکز اجتماعی و کاشت درخت و مزارع سبزیجات نیز پرداخته‌اند. آنها در امداد رسانی به مصیبت‌زدگان بلایای طبیعی، برگزاری کارگاه‌های آموزش حقوق بشر، کمک به همه‌پرسی‌ها و انتخابات آفریقای جنوبی، و جمع‌آوری مدرک برای «کمیسون حقیقت‌یابی و آشتی» نیز همکاری داشته‌اند.

از نظر گردانندگان سازمان دانشجویان داوطلب آفریقای جنوبی، بزرگ‌ترین دستاورد این سازمان قوت‌بخشیدن به آرمان‌های مشترکی همچون خوداتکایی، خودمددکاری، داوطلب‌شدن، و عشق به آفریقا در میان داوطلبان و اعضای جامعه بوده است. از دید «بزویدن هاوت»، تجربه‌های داوطلبان می‌تواند در پر کردن شکاف دیرینه میان برگزیدگان سیاسی آفریقا و کسانی که بر آنها حکم رانده می‌شود، اهمیتی تعیین‌کننده داشته باشد. مردم روستا و داوطلبان (که برخی از آنها احتمالاً رهبران سیاسی و اقتصادی دهه‌های آینده خواهند بود) فرصت و زمان کافی دارند تا حین کار درباره مسائل و مشکلات روز بحث و گفت‌وگو کنند. «آنها درباره مسائل حقوق بشر یا مسائل تبعیض جنسیتی حرف می‌زنند. به این ترتیب، پیوندهایی میان مردم بی‌سواد و نیمه‌بی‌سواد با دانشجویانی که چه بسا خود در چنین روستاهایی بزرگ شده باشند ایجاد می‌شود».^{۱۱}

دستان پربرکت

طرح «ابزارهایی برای خوداتکایی»^۷ در سال ۱۹۷۹، با داوطلبانی انگشت‌شمار آغاز شد. این طرح بر این اندیشه‌ی ساده استوار بود که ابزارهای بدون‌استفاده جمع‌آوری شده و پس از مرمت‌شدن برای استفاده به کارگاه‌های روستایی آفریقا فرستاده شود.

«گلن رابرتز»، بنیانگذار طرح در «همپشایر» بریتانیا می‌گوید: «پس از دیدار از آفریقا و بازگشت به کشور، اندیشه این طرح در ذهنم شکل گرفت. مادرم به خاطر آمدن فقط در کوچه خودمان، ده‌ها نفر زندگی می‌کنند که ابزارهایشان را یک عمر است که در گوشه انبار نهاده‌اند. و من تصور کردم که در تمام بریتانیا چه اندازه چکش، اره، تیشه، ماشین تراش و سایر ابزارهای بلااستفاده وجود دارد که می‌توان جمع‌آوری کرد.

ما در سال ۱۹۷۹، با همکاری عده‌ای دانشجوی داوطلب از دانشگاه «پلی‌تکنیک» و استفاده از یک کلیسای متروک در «پورتس ماوث» به عنوان اولین انبارمان، کار خود را آغاز کردیم. در آن انبار، نه وسیله گرمایی بود، نه آب، نه گاز و نه اسباب و اثاثیه. اما ما شادمان و سرحال بودیم. ما برای تمیز کردن نخستین محموله خود که شامل ۲۴۰ ابزار بود، جایی یافته بودیم.

در حال حاضر، ما سالانه معادل ۵۰۰ هزار پوند (۸۰۰ هزار دلار) ابزار، برای سازمان‌های همکار خود در «تانزانیا»، «زیمبابوه»، «اوگاندا»، «موزامبیک»، «سییرالئون»، و «غنا» ارسال می‌کنیم. دست‌اندرکاران طرح ابزارهایی برای خوداتکایی با همکاری این سازمان‌ها، قادرند کمک‌ها را به گروه‌های صنعتگر جوامع فقیر برسانند. ما همچنین با حمایت از برنامه‌های آموزشی تربیت صنعتگر در کشورهای تانزانیا، زیمبابوه و سییرالئون، تولید داخلی ابزارآلات را ترویج می‌کنیم. صنعتگران روستایی با استفاده از تجهیزات سنگین ما می‌توانند در همان محل خود ابزارهایی، بسیار بیش از آنچه ما می‌توانیم برای آنها بفرستیم، بسازند و تعمیر کنند.

طرح ابزارهایی برای خوداتکایی بدون هسته وسیع داوطلبان متعهد خود نمی‌توانست وجود داشته باشد. هنگامی که



کار آغاز شد، اصلا به سودهای جانبی این طرح فکر نکرده بودیم؛ بخصوص سودمندی آن برای مردان بازنشسته که معمولا از حضور اجتماعی اکراه دارند (و گاه این مسئله مایه نومیدی همسرانشان است). هزاران نفر از آنها با انجام فعالیت‌های داوطلبانه در طرح ما به زندگی خود روح تازه‌ای بخشیده‌اند؛ امروز بیش از نیمی از ۷۰ گروه ما از پیرمردان تشکیل شده است. آنها هفته‌ای یک بار در جاهای مختلف کشور گرد هم می‌آیند تا پس از تعمیر، مرمت، روغن کاری و تیز کردن ابزار، آنها را برای ارسال به آفریقا بسته‌بندی کنند؛ ابزارهایی که مثل اول نو شده‌اند و گاهی از ابزارهای امروزی نیز بهتر هستند زیرا در ابزارهای قدیمی فولاد مرغوب‌تری استفاده می‌شد. برخی از این نیروهای داوطلب، روزگاری مکانیک، مهندس یا سازنده بوده‌اند و از این که می‌توانند مهارت‌های خود را به اعضای جوانی که در کنار آنها کار می‌کنند بیاموزند، احساس غرور می‌کنند.»

«تونی کار»، هماهنگ‌کننده طرح در منطقه «ولز» می‌گوید: «چیزی که در میان همه این سالمندان مشترک است، استاندارد بالای صنعتگری آنان است. آنها از این که کاری پیچیده را به عهده بگیرند لذت می‌برند و نمی‌گذارند کار آنها را شکست بدهد. آنها همچنین معدنی از اطلاعات مفید و گنجینه‌ای از ماجراهای بامزه گذشته هستند.»

با این همه تنها جنبه عملی کار نیست که داوطلبان را به این طرح جلب کرده است. اکثر آنها به دلیل ارزش قائل شدن برای روح حاکم بر این طرح به سازمان پیوسته‌اند و تجربیات خود را با دیگر همکاران خود به اشتراک می‌گذارند. برخی از این داوطلبان ثابت کرده‌اند که هرگز برای اثرگذاری دیر نیست. «کوین پتری» ۸۵ ساله که همه عمر کاری خود را کتابدار و معلم بوده است، جمع‌آوری و مرمت ابزار را تازه از سن ۷۰ سالگی شروع کرد. در ۱۵ سال گذشته، او ۱۱۵۰۰ ابزار، بخصوص ابزار نجاری، را بازسازی کرده است. هنگامی که از «روث»، همسر کوین، سؤال می‌شود از این که شوهرش هزاران ساعت را در گاراژ صرف تعمیر ابزار می‌کند چه احساسی دارد، لبخند می‌زند و می‌گوید: «کوین از انجام این کارها احساس شادی می‌کند. به نظر من این سهم کوچک ما برای کمک به جهان است.»^{۱۳}

دگرگونی بزرگ

آنچه امروزه جوامع انسانی را تهدید می‌کند، تبدیل شدن هریک از ما به فردی از خودبیگانه و گسسته از ریشه‌های اجتماعی است که بدون پیوندهای مطمئن و متقابل، ناچار در جهانی زندگی می‌کند که هر کس علیه دیگری است؛ جهانی خالی از راه و رسم‌های خیرخواهانه‌ای که هستی آدمی را معنادار می‌سازد. چیزی که اکنون ادامه راه انسانیت را در زندگی ما نوید می‌دهد، فعالیت‌های داوطلبانه‌ای است که به دو شکل عمده در حال گسترش هستند: از یک طرف ساختارهای سازمان‌یافته اجتماعی که عمدتاً از سوی دولت‌ها و سازمان‌های اجتماعی رسمی، سازماندهی می‌شوند و از طرف دیگر، افرادی خودسازمان‌ده که به شکل سازمان‌های غیردولتی یا غیررسمی فعالیت می‌کنند. گروه اول، اغلب در مناطق توسعه‌یافته‌تر جهان گسترش یافته‌اند و سازمان‌های خودساخته‌ی شهروندان، در مناطق کمتر توسعه‌یافته به شدت فعالیت می‌کنند.

این‌گونه به نظر می‌رسد که ما در بحبوحه‌ی یک «انقلاب جهانی انجمن‌های اجتماعی» هستیم؛ یعنی در آستانه یک خیزش عظیم در فعالیت‌های داوطلبانه‌ی سازمان‌یافته و خصوصی. اما نکته مهم آن است که، بی‌آن که نقش حیاتی نهادهای غیرانتفاعی و فعالیت‌های داوطلبانه را نادیده بگیریم، باید مراقب باشیم تا در مورد توانایی‌های آن اغراق نکنیم. تجربه سال‌های اخیر به ما آموخته است که مشکلات امروزی پیچیده‌تر از آن هستند که یک بخش از اجتماع به تنهایی از عهده آن برآید.

این به معنای آن است که **الگوی مناسب برای قرن بیست و یکم، الگوی مشارکت و سیاست مبتنی بر همکاری است**؛ یعنی یک «شیوه‌ی حکومتی جدید» که برای رسیدن به پیشرفتی معنادار، نه به اقدام جداگانه‌ی بخش‌های مختلف (مانند حکومت، بازار و بخش غیرانتفاعی)، بلکه به مشارکت این بخش‌ها امید بندد. این، معنای راستین جامعه شهروندی است. جامعه شهروندی نه یک بخش، بلکه رابطه بین بخش‌ها و رابطه بین بخش‌ها و شهروندان است؛ رابطه‌ای که در آن همه به‌طور فعال در برخورد با مشکلات عمومی مشارکت دارند و در دستیابی به این گونه مشارکت شهروندی، فعالیت‌های داوطلبانه نقش مهمی دارند. فعالیت‌های داوطلبانه می‌توانند نهادها را به سوی کارهای مشارکتی سوق دهند و راه را برای همکاری‌های نتیجه‌بخش هموار کنند. با توجه به بدبینی‌های معمول در همه جبهه‌ها، چنین آینده‌ای به آسانی قابل تحقق یا مدیریت نیست. اما این آینده‌ای است که امیدهای بزرگی را نوید می‌دهد.

منبع:

ماهنامه «پیام یونسکو»، شماره ۳۷۲، سال سی‌ودوم، مهرماه ۱۳۸۰

^۱ همه آمارهای این مقاله مربوط به سال ۲۰۰۱ (سال بین‌المللی داوطلبان) است.

^۲ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.ssaindia.org/> مراجعه کنید.

^۳ برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به پایگاه اینترنتی <http://www.lacolifata.org/>

^۴ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی http://en.wikipedia.org/wiki/Quechua_people مراجعه کنید.

^۵ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://en.wikipedia.org/wiki/Minca#Minca> مراجعه کنید.

^۶ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.ymca.net/> مراجعه کنید.

^۷ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.sciint.org/> مراجعه کنید.

^۸ برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.undp.org/> مراجعه کنید.

-
- ^۹ در سال ۲۰۰۷ این شبکه با سازمان فعال دیگری در زمینه فعالیت‌های انسان‌دوستانه، به نام Mercy Crop ادغام شد. برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.mercycorps.org/articles/mercy-corps-and-netaid-join-forces> مراجعه کنید.
- ^{۱۰} برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.twh.org.ph/> مراجعه کنید.
- ^{۱۱} برای اطلاعات بیشتر در مورد زندگی و فعالیت‌های «کارمن ریز زوبیگا» به پایگاه اینترنتی <http://carmenzubiaga.tripod.com/> و صفحه او در فیس‌بوک <https://www.facebook.com/carmenz/> مراجعه کنید.
- ^{۱۲} برای اطلاعات بیشتر به پایگاه‌های اینترنتی <http://www.sasvo.up.ac.za/> و <http://www1.chr.up.ac.za/index.php/sasvo.html> مراجعه کنید.
- ^{۱۳} برای اطلاعات بیشتر به پایگاه اینترنتی <http://www.tfsr.org/> مراجعه کنید.